

شهید عبدالکریم شورکی



سازمان جامع سرواران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	جعفر
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۲/۰۱
محل تولد	بوشهر - تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۱/۳۰
محل شهادت	فاو
مسئولیت	تیربارچی
نوع عضویت	پاسدار و وظیفه
شغل	—
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	شورکی

زندگینامه

زندگینامه شهید

به نام الله یگانه پاسدار خون شهدا

قافله شهدا، قافله ای است طویل، به طول تاریخ، از هایل تا امروز، از امروز تا فردا، و از فردا تا هر آن روزی که فریاد خداخواهان بر زمین و آسمان طنین می افکند.

در این قافله که بس دیدنی است، جا برای پیوستن همه است، ولی سعادت امکان حضور برای همه نیست.

شهادت در یک کلمه بر خلاف تاریخ های دیگر که حادثه است، درگیری است، مرگ تحمیل شده بر قهرمان است. تراژدی است، در فرهنگ ما یک درجه است. وسیله نیست هدف است، اصالت است خود یک تکامل، یک علو است، خود یک مسئولیت بزرگ است. خود یک راه نیم بر به طرف صعود به قله معراج بشریت است، یک فرهنگ است. در همه قرن ها و عصرها هنگامی که پیروان یک ایمانی و یک اعتقادی قدرت دارند. با جهاد عزتشان و حیاتشان را تضمین می کنند. وقتی که به ضعف دچار شدند و همه امکانات مبارزه را از آنان گرفتند با شهادت، حیات و حرکت و زندگی و ایمان لذت و آینده و تاریخ خودشان را تضمین می کنند.

که شهادت دعوتی است به همه عصر ها و به همه نسل ها که اگر می توانی بمیران و اگر نمی توانی بمیر.

(ص ۶۸ کتاب شهادت دکتر شریعتی)

زندگینامه شهید عبدالکریم شورکی

در امتداد تپه مهورهای موازی با آبهای نیلگون خلیج فارس در قلب تنگستان و در ۵۰ کیلومتری بوشهر به روستای شورکی می رسی. عبدالکریم شورکی در سال ۱۳۴۵ در یکی از خانه های گلی این روستا در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. شهید عبدالکریم دوران کودکی خود را در آنجا گذراند. از همان آغاز راه (طفولیت) کنجکاو و جسور بود و در گذران زندگی پر مشقت با اندامی کوچک و همت بلند پا به پای پدر با زندگی می دوید. در سن ۷ سالگی برای شروع به تحصیل به دبستان روستا قدم گذاشت تا راه آینده را در پس مشقهای کودکی و رهنمودهای آموزگار دلسوز خود به نظاره بنشیند. نسیم روح افزای انقلاب خمینی و مبارزات خلق خروشیده ایران که از سال ۱۳۴۱ شروع، با تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی همراه شده بود، خانواده شهید بخصوص پدر را که دارای مایه های اجتماعی لطیف تر و به گواه همگان از کیاست و ذکاوت ذاتی بر خوردار بود را با خود همراه ساخت و آنجا بود که فرزندان خمینی در گهواره ها نضج گرفتند و زمینه برچیدن بساط پلشتان و سلطه ۲۵۰۰ ساله یاران و خدایان فرعون را فراهم آورد. سالهای زندگی و رهایی و سالهای عشق سه مقطع متمایز و مشخص زندگی عبدالکریم بود. از خلوت تپه های مهور، سکوت روحانی شب های روستا، نجابت روستا زادگی، تعالیم پدر و پرتوهای غیر قابل انکار ظهور خمینی روحی آسمانی در کالبد زمینی آن شهید هبوط کرده بود تا با لطف الهی و به مدد گوشه چشمی، راه توبه را سالک شود. و به گوی حقیقی رخت رجعت بربندد. در گرماگرم نهضت اسلامی و طوفان قهر ملت انقلابی با سن کم به فعالیت و همکاری با نیروهای فعال در این حوزه پرداخته و با شجاعت زایدالوصفی از هیچ کاری دریغ نمی نمود. خاطرات دوستان و حتی برخی شعارهای به جامانده از آن ایام در و دیوار روستا تابلوهای زیبایی از حضور آن سرو قامت را به تصویر کشیده اند. هر چند متأسفانه ضعف امکانات و مضایق مالی و فرهنگی، عدم احساس مسئولیت دستگاههای مربوطه و فقدان مدیریتی شایسته و توانمند، مانع از آن شدند تا حتی باریکه ای از حضور مستند آن شهید را در اختیار داشته باشیم و همه اینها جای تأسف و سؤال دارد. دگرگونی و تحول روحی عظیم را در زندگی مادی و معنوی آن شهید را بوضوح می شد احساس کرد. تقدم در سلام تواضع در برخورد مشارکت در کلیه برنامه های مذهبی و انقلابی حضور در

مراسمهای سنتی، مردمی، وفا در دوستی، مروت و مردی در ارتباطات، تقید به فرایض بخصوص در سالهایی که به قول خود، خود را پیدا کرد، سر زدن به تمامی اقوام و صله رحمی مثال زدنی که جای خالی او را بیشتر نمایان کرده است. حضور و سر زدن به بزرگان قوم به ویژه پدر بزرگ و مادر بزرگ و ایجاد رابطه‌ای قومی با ایشان، جهت دادن تحسین برانگیز مرادوت با سایرین در چار چوب و مقیاس جبهه ای بودن، اهل عمل بودن، پرهیز از گرافه گویی از مظاهر آشکار و از جلوه‌های آن شهید عزیز بود.

سرانجام زرین ترین برگ های زندگی آن مرد سعید در جبهه ورق خورد و آسمانی ترین لحظات را در کنار کلاشینکف یا بر فراز لودر در تپه های رملی غرب و جنوب غرب گذراند. گردنه های صعب العبور کوه های کردستان، سنندج و بانه. پاوه و مهاباد هیچ گاه غریب دشمن شکن آن مرد بزرگ را فراموش نخواهند کرد. و چقدر زمانه جفاکار است تا شیرکوهی کردستان را در زمین خفته بیند. هنوز همسنگران فریاد بلند آن بالا بلند را بر فراز لودر در هنگامه ای که آتش تهیه دشمن، نسیم مرگ را ارمغان می آورد در گوش دارند. وعده پیروزی آمد لشکر قرآن به پیش ای خدا جویان به زیر بیرق یزدان به پیش. جنگ را تنها و تنها زمین می تواند واگویه کند و هم اوست تا دایه نا دلسوز رزمندگان به پا افتاده اش باشد. شجاعت عبدالکریم و خیل عظیمی چون او نیز به این سیاق به قیام قیامت سپرده خواهد شد تا آنگاه که در، یوم تبلی السرائر، حماسه جاویدان فرزندان خمینی بزرگ روی حقیقی خود را عیان کند. فرماندهان و همسنگران از دلاوریهای کم نظیر او فراوان گفته اند که دیو کردن و احداث خاکریز در زمین مسطح عملیاتی در مقابل تیر مستقیم دشمن نمونه ای از آن است. حضور او در در خط مقدم جبهه و بیان جملات حماسی و شجاعانه در قالبهای دوستانه و به صورت شوخی به همزمان در آن عرصه ها به او روحیه می داد و غرور می بخشید. داستان حماسه حضور او در جنگهای کردستان و آنچه در آن ایام از بی اطلاعی از او بر خانواده گذشت هیچ وقت فراموش نخواهد شد. فرزند رشید وطن در گمنامی محض در سکوتی ساده و بسیجی پولاد مردی بود که هرگز شناخته نشد. شهرهای کردستان، سنندج، مهاباد، به سخن در آید که فرزندان وطن در این ایام به شدت زهر آگین شده است. شهید غیرت، عزت و روح ایمان و عشق و رمز ماندگاری را زمزمه نمایید. رملهای تقطیده سرزمین شلمچه، ارتفاعات پر غرور غرب، از مردانی بگوئید که تا بودند، ماندند و آنگاه صبورانه در خاک نشستند. قریب ۴۰۰ روز خدمت در جهاد سازندگی همآورد گاهی بود تا قلب سنگساز بی سنگر را با شمایل تکرار نشدنی سرداران بدر، چفیه ای به دور سر که گونه هایش از اطراف آویزان بود و لبخندی همیشگی بر لب و عروقی پیشانی نواز، هیبتی از او ساخته بود که او را لایق آسمانها کرد. قامتی به جرات بلند تر از ۲ متر. رخساری گندمگون، چفیه ای به دور سر که گونه هایش از روی شانه هایش آویزان بود. لبخندی همیشگی بر لب. مالک استری را تداعی می نمود که این بار عزیز خمینی آن را هبوط آدمیان ساخته بود. رود خانه وحشی اروند در شب عملیات والفجر ۸ هیچگاه شیر مردان خط شکنی را که فقط و فقط به اذن آسمان ها و به مدد عصای موسی به دل دریاها زدند. از خاطر نخواهد برد. آری، فاو آخرین آورد گاهی بود که این علمدار سپاه خمینی، بیقراری، تلاطم و شیفتگی خود را به امواج تکرار نشدنی آن سپرد. تا غربت سرزمینهای غریب را نردبان صعود قرار دهد. و آنجا بود که شاهد، سرانجام شهادت سر رسید.

در روز ۲۹ فروردین ۱۳۶۵ پس از تثبیت نصبی مواضع، فرمانده و بچه ها تصمیم می گیرند نگذارند تا جنازه ۶ تن از همزمان که در درگیری های نزدیک دریاچه به شهادت رسیده بودند جا بماند، و آنان را عقب بکشند از میان رانندگان لودر، عبدالکریم که اینک پاسدار وظیفه سپاه است می پذیرد تا به چنین عمل شجاعانه ای دست زند. تجارب گذشته، شجاعت، بی باکی و شوق وصال دوست او را به خط آخر می رساند. تنها آنان که زمینهای مسطح و خاکی از هر گونه عارضه این منطقه را دیده اند میدانند این کار یعنی چه؟

دو نفر از دیگر همزمان نیز در پناه لودر عبدالکریم را همراهی می کردند. پیکرهای مطهر شهیدان در بیل لودر قرار گرفته و به عقب منتقل می گردد تا قلبهای از تپش باز ایستد، و اضطراب جای خود را به شور و شوق دهد. پس از ابراز تحسین و احساسات فرمانده به عبدالکریم پیشنهاد ۱۰ روز و به همزمان دیگرش ۵ روز مرخصی تشویقی پس از پایان عملیات می دهد. عبدالکریم که گل از گلشن شکفته بود و هیچ کسی را نمی شناخت از فرمانده خواست اگر قرار است به مرخصی بروم ۲۵ روز به من مرخصی بده تا امر ازدواج را بیش از این به تاخیر نیندازم و

به شوخی می گوید : بگذارید بروم تا نصف دیگر ایمانم را بردارم و بیایم همه متعجبند که این حال، عبدالکریم دردمندانه و سراسیمه یکی از آنان را در بغل می گیرد و فریاد می زند خدایا رفقایم شهید شدند . در همین حین متوجه گرمی پشت سر و گردن خود می شود . وقتی دست خونینش را می بیند رو به فرمانده می کند و می گوید من ترکش خورده ام و آنگاه او در کنار رفقای وفادار می ماند . فرمانده با دستپاچگی امداد را خبر می کند . فرمانده نیز در آمبولانس سوار می شوند و حاضر نیست عبدالکریم را تنها بگذارد . عبدالکریم به بیمارستان اهواز منتقل می شود و تمام تمهیدات به کار گرفته می شود . مقدمات اعزام مجروح انجام می شود . اما دریغ که آن لحظه نوشیدن شربت شهادت فرارسیده و ستاره درخشان این سنگر ساز بی سنگر به سوی بی نهایت به پرواز در آمده بود .

اگر چه سرخ می افتیم امروز ولی فردا که بر خیزیم سبزیم

و سر انجام شاهد شهادت سر رسید و در بامدادان روز ۳۰ فروردین سال ۱۳۶۵ در حالی که هنوز غبار جبهه از سر و رویش پاک نشده بود به شوق زیارت سرزمین نینوا تب ، عشق به اسلام و ولایت می سوخت آن سرباز رشید اسلام به دیار دوست شتافت و به شهیدان انقلاب محمدی پیوست . بانداژ های دست و تاولهای شدید پیوست حکایت گر شیمیایی شدن این شهید در چند ماه قبل از شهادت بود . پس از شهادت به پاس فداکاری های او یکی از موقعیت های منطقه عملیاتی رابه نام جاویدانش نامگذاری کردند . و این هنوز قصه نا تمام یکی از فرزندان کربلای خمینی بود که عاشورایی به مقام جانبازی می رسید و آن گاه افتخار شهادت را نصیب برد .

از زیر سایه قرآن گذر کردند بر سایه هاشان آب پاشیدیم

آلاله کوه و کمر گشتند در جبهه ها تابوت بر گشتند

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جرایده عالم دوام ما

وصیت نامه

وصیت نامه شهید عبدالکریم شورکی

به نام هستی هستی بخش

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عن ربهم یرزقون

کشته شدگان در راه خدا را مرده مپندارید که آنان زنده و در نزد خدا روزی می خورند .

پس از درود به رهبر انقلاب اسلامی ایران خمینی کبیر وصیت نامه را آغاز می کنم و ستایش خدا را که مرا به صراط مستقیم هدایت کرد و در هدایتش را بر قلبمان باز نمود و توفیق جهاد و فداکاری را نصیبم کرد چنانکه بتوانم به خلوص نیت و قوت قلب عزم و جزم در راهی که عاشقان بر صفی بی انتها راه می پیمایند قدم بردارم و با معلمان و متقیان و راهیان گوی شهادت در راه خدا همراه شوم و صراطش را چنان بیویم که شایسته است . پروردگارا مشتاقان لقای را بپذیر که چشم امید به دیدار تو دارند و در راه حراست از دینت جانفشانی می کنند ، جسم و جان بی مقدارم آنچنان ارزش ندارد که برای رضایت آن را فدا کنم . من به مردم ایران می گویم ، در این هویت الهی (انقلاب اسلامی) و این پرتو آن و حسین زمان و حکومت جمهوری اسلامی را که ثمره تلاش و جانفشانی بهترین فرزند اسلامی است بدانید که اینها نوری است که از جانب خدا در قلب های مطهر امت ما تابیده است . روحانیت را حمایت کنید تا انقلاب اسلامی ما طریق هدایت را همچنان بپیماید . چرا که روحانیون متعهد ما بازوان پر توان ولی فقیه ، امام عزیز ما نور دو چشمان و پیر طریقتمان را با خودتان حراست کنید و قلبتان با او باشد . چرا او نائب بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن و امید محرومان و مستضعفان و نور چشم ره پویان است . از او پیروی کنید که سعادت دنیوی و اخروی شما در گرو پیروی از اوست . حرکت های انحرافی دشمن داخلی و خارجی را با قوت در هم کوید چرا که کید آنها بسیار است و آگاهی سیاسی ، عقیدتی و فرهنگی خود را تامل و تفکر در منابع فقه بالا برید و انقلاب اسلامیمان را از این لحاظ غنی سازید . من به پدر و مادرم و خواهر و برادرانم چنین می گویم : گمان نکنید که از میان شما رفته ام . در نماز هایتان و دعا هایتان در کنار خود جایگاهی برای من بگذارید تا یقین پیدا کنید که حاضر و شاهدم . و این فکر در شما خطور نکند که جسم بی ارزشم در شما ایجاد محبت کرد . نه این روحم و اتصال به خدا و اعتقاد به اسلام آن محبت الهی را در دل شما بر پا کرد .

عبدالکریم شورکی

با سپاس

یا رب قسم به سینه خونباز هر شهید

به مادران داغدیده افکار هر شهید

بنما عذاب بیش از حد بهر قاتلش

لعنت زما به قاتل خونخوار هر شهید

خدا حافظ شقایق های فکه

خدا حافظ ، جبهه

خدا حافظ نیزارهای غم انگیز مجنون

شعری در وصف شهید

ای که هر دم می در خشی همچو مهتاب زمین

ای که فرهنگ شهادت گشته با خونت عجین

تو صدای چک چک آبی که در بطن سکوت

می شکافی قلب ظلمت را ز شوق لایموت

سان چه سودا کرده ای خود با خداوند یقین

ای که ماوا گشته روح با ملائک در برین

ای که تلمیذی به درس مکتب سرخ حسین

چون ادا کردی تو لبیک شه پیر خمین

می دهم سوگند خدا بر فرق پر خونم ولی

گر بخواهید قدر من بعد از امام، رهبر علی

ای که روح گشته صیقل با هزاران در ناب

ای که اکنون بر گرفته از تو نور ، آفتاب

تو شهیدی ، شعله ای از آنچه می سوزی چو شمع

غیرتی پروانه داری در میان فرد و جمع

کاظم دانی مقام ارج و والای شهید

هر مقامی می شود خاک کف پای شهید

شاعر: کاظم فرشچی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران